

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



دانشگاه اصفهان

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

گروه زبان و ادبیات فارسی

پایان نامه کارشناسی ارشد رشته زبان و ادبیات فارسی

بررسی و تحلیل تأثیر شیوه بیان قرآن بر مثنوی از جهت ساختار

استاد راهنما:

دکتر سید علی اصغر میرباقری فرد

استاد مشاور :

دکتر محمود براتی خوانساری

پژوهشگر:

رباب ارشادی مطلق

شهریور ۱۳۹۰



دانشگاه اصفهان

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

گروه زبان و ادبیات فارسی

پایان نامه کارشناسی ارشد رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی خانم رباب ارشادی

مطلق

تحت عنوان

بررسی و تحلیل تأثیر شیوه بیان قرآن بر مثنوی مولوی از جهت ساختار

در تاریخ ۹۰/۶/۲۰ توسط هیأت داوران زیر بررسی و با درجه عالی

به تصویب نهایی رسید.

امضا
امضا
امضا
امضا

۱- استاد راهنمای پایان نامه دکتر سید علی اصغر میرباقری با مرتبه‌ی علمی دانشیار

۲- استاد مشاور پایان نامه دکتر محمود براتی خوانساری با مرتبه‌ی علمی دانشیار

۳- استاد داور داخل گروه دکتر تقی اجیه با مرتبه علمی استادیار

۴- استاد خارج از گروه دکتر علی زمانی با مرتبه علمی استادیار

دانشکده ادبیات
گروه ادبیات فارسی
مدیر گروه

شکر و قدردانی

به خاطر همه روزهایی که بودی و ندیدم، تمام دقایقی که نگاهم کردی و گذشتم، تمام گذشت و مهربانی بابت فروتنانه ساکندارت، بستم معبودم.

بچنین از زحمات پدر و مادر گرامی ام و کلیه کسانی که در دوران تحصیل، همواره مشوق و پشتیبان اینجانب بوده اند کمال شکر را دارم.

بچنین از همه عزیزانی که به نوعی در انجام این پیمان نامه مدیون آنها بستم شکر و ساکنداری کنم.

در این میان از جناب آقای دکتر سید علی اصغر میرباقری فرد در مقام استاد راهنما و جناب آقای دکتر محمود براتی خوانساری در مقام استاد مشاور که در تمام مراحل و بخش های مختلف پیمان نامه،

با مساعدت های علمی و عملی این عزیزان هدایت و پیشبرد امور را بر عهده داشتند شکر می نمایم و از آنان ساکندارم.

بچنین از دوستان بسیار عزیزم خانم عصمت اشتیاقی و خانم سونیا بحرانی به خاطر وجود سبزشان دکترم و ایجاد محیط صمیمی و آرام صمیمانه ساکندارم.

با آرزوی سرسبزی و شادمانی

شهریور ۱۳۹۰

تقدیم

این مجموعه را به پدر و مادر عزیزم تقدیم می کنم

به پاس تعبیر عظیم و انسانی شان از کلمه ایثار و از خودگذشتگی

به پاس عاطفه سرشار و گرمای امید بخش وجودشان که در این سردترین روزگار ان بهترین پشتیبان است

به پاس قلب های بزرگشان که فریادرس است و سرگردانی و ترس در پناشان به شجاعت می گراید

و به پاس محبت های بی دینشان که هرگز فروکش نمی کند.

بچنین این مجموعه را به خواهران نازنینم به پاس تمام مهربانی هایشان تقدیم می کنم.

چکیده

هر نویسنده‌ای برای خلق اثر خویش از الگوی خاصی پیروی می‌کند؛ شیوه‌ای که چون نظامی سازمان‌یافته و منظم عمل کند و همه عناصر و واحدهایش در ارتباط با یکدیگر کلیت منسجمی را بیافریند تا فهم و دریافت مقصود را در ذهن خواننده سهولت بخشد. حال ممکن است روش معمول و متعارف دیگر آثار را به کار بندد و یا چون قرآن کریم از ساختاری متفاوت و خاص برخوردار باشد. نظم و تألیف آیات قرآن و روشی که در بیان مطالب آن به کار رفته است، با تمام کتاب‌هایی که به دست بشر تألیف و تصنیف شده‌اند فرق اساسی دارد. در کتاب‌های تألیف شده به دست بشر، معمولاً یک یا چند مطلب مطرح و در فصل-بندی خاصی درباره آن‌ها بحث می‌شود. کتاب با یک مقدمه شروع می‌شود و با چند فصل یا باب پایان می‌پذیرد و مجموع مطالبی که مربوط به یک مسئله هستند، یکجا و با نظم معینی می‌آیند. ولی قرآن، کتابی به رسم مألوف نیست که دارای فصل‌ها و باب‌هایی باشد و در نظام تألیفی خاص متعارف بشری قرار گرفته شده باشد؛ در واقع قرآن دارای الگویی ویژه و نامتعارف است؛ هر سوره قرآن دارای معنای واحدیست که دیگر معانی حول خود را پوشش می‌دهد و با آن معنا ارتباطی تنگاتنگ دارد. سوره‌ها چون میدانی هستند که عناصر آن، دایره وار به دور کعبه معنی مرکزی در حرکتند؛ از این ساختار و سبک قرآن کریم در این پژوهش به عنوان ساختار حلقوی یاد می‌کنیم که ویژگی بارز آن داشتن روساخت گسسته و پراکنده و ژرف‌ساخت منسجم و دوری است که شاخصه اصلی و متمایز قرآن کریم نسبت به آثار بشری است.

مثنوی مولانا نیز از این ویژگی برخوردار است، پراکندگی مضامین در بخش‌ها و دفترهای آن، موجب شده است که بسیاری از محققین به بیراهه بروند و آن را فاقد نظم بدانند؛ در حالی که براساس ساختار حلقوی، در عین گسستگی و پراکندگی دارای انسجامی درونی و نسبتاً آشکاری است و این امر، به این هدف رهنمون می‌شود که مثنوی علاوه بر تأثیرپذیری‌های معنایی و واژگانی، به صورت عمقی از لحاظ سبکی و ساختاری متأثر از قرآن کریم است. بنابراین روش ساختار حلقوی، با بررسی ابعاد

مختلف ساختاری قرآن کریم و مثنوی معنوی، چون روساخت، ژرف ساخت و واحدهای آن، این دو کتاب شکوهمند را از نظامی ویژه بهره‌مند می‌داند.

کلیدواژه‌ها: تأثیرپذیری، روساخت، ژرف ساخت، ساختار، ساختار حلقوی، قرآن کریم، مثنوی معنوی

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
	پیشگفتار
ث	شرح و تبیین مسأله پژوهشی و اهمیت آن
ث	اهداف
ث	فرضیات و پرسش‌های تحقیق
ج	پیشینه تحقیق
ج	روش تحقیق و مراحل آن
	فصل اول: کلیات تحقیق
۱	۱-۱ ساختار
۲	۲-۱-۱ نقد ساختگرایی
۵	۱-۱-۱ تعریف چند اصطلاح
۶	۲-۱ ساختار حلقوی
۷	۱-۲-۱ رابطه ساختاری میان واحدهای کلان ساختار
۸	۲-۲-۱ چند مضمونی بودن
۹	۳-۲-۱ تأثیرگذاری ژرف ساخت بر روساخت
۹	۴-۲-۱ مخاطب‌اندیشی
	فصل دوم ساختار قرآن
۱۷	۱-۲ ساختار حلقوی قرآن
۱۸	۱-۱-۲ رابطه ساختاری میان واحدهای کلان ساختار قرآن
۱۹	۱-۱-۲-۱ رابطه منطقی
۲۰	۲-۱-۱-۲ استطراد
۲۳	۲-۱-۲ چند مضمونی بودن قرآن
۲۷	۳-۱-۲ تأثیر ژرف ساخت بر روساخت قرآن
۲۸	۴-۱-۲ مخاطب‌اندیشی قرآن
۲۹	۱-۴-۱-۲ گفت و گو

۲-۴-۱-۲ تمثیل و داستان ۳۰

فصل سوم ساختار مثنوی

۱-۳ ساختار حلقوی مثنوی ۴۵

۱-۳-۱ رابطه ساختاری میان واحدهای کلان ساختار مثنوی ۴۶

۱-۳-۱-۱ رابطه منطقی ۴۷

۱-۳-۱-۲ استطراد ۴۸

۱-۳-۱-۲-۱ تمثیل داستانی ۴۹

۱-۳-۱-۲-۲ عوامل بیرونی ۵۴

۱-۳-۱-۲-۳ عوامل درونی ۶۱

۲-۱-۳ چند مضمونی بودن مثنوی ۶۷

۳-۱-۳ تأثیر ژرف ساخت بر رو ساخت مثنوی ۷۳

۴-۱-۳ مخاطب اندیشی مثنوی ۷۴

۱-۴-۱-۳ الگوی خطابی و گفت و گو 76

۲-۴-۱-۳ تمثیل و داستان 78

فصل چهارم تحلیل تأثیر پذیری ساختاری مثنوی از قرآن

۱-۴ تأثیر پذیری ساختاری مثنوی از قرآن 87

نتیجه گیری 93

منابع و مأخذ 94

پیشگفتار

الف- شرح و تبیین مسأله پژوهش:

مولوی به قرآن کریم به عنوان منبع اصلی سخنان خود توجه دارد و مثنوی، در ابعاد مختلف محتوا و لفظ تحت تأثیر قرآن است. یکی از این ابعاد که مورد توجه این پژوهش قرار گرفته، شیوه بیان است؛ و از مواردی که در شیوه بیان یک اثر قابل بررسی است، ساختار آن اثر است. منظور از بررسی ساختار، قالب و شکل بیانی است که هر اثر برای ارائه سخن خود به کار می‌برد. بدان جهت که مثنوی مولوی از ساختاری ویژه، چون بیان پراکنده مضامین در شرح تمثیلات، داستان و روایت که از خصوصیات ساختاری قرآن منشأ می‌گیرد، پیروی می‌کند، موضوع پژوهش را تأثیرپذیری شیوه ساختاری مثنوی از قرآن کریم قرار داده‌ایم. این موضوع در فهم یکی از ابعاد این تأثیرپذیری‌ها که بسیار قابل تأمل است و دریافت‌های جدیدی موجب می‌شود، ما را یاری می‌کند.

در این پایان نامه قصد بر آنست تا تأثیرپذیری مثنوی معنوی را از قرآن کریم در شیوه بیان از جهت ساختار تحلیل و بررسی شود.

ب- اهداف:

(۱) تبیین علل و عوامل انتخاب شیوه ساختاری قرآن توسط مولوی در بیان مضامین والای مثنوی.

(۲) تبیین روش‌هایی که مثنوی در جهت ساختار بیان مضامین تحت تأثیر قرآن کریم قرار گرفته است.

(۳) بررسی مسأله نظم و انسجام پنهان در عین پراکندگی در این دو اثر.

ج- فرضیات و پرسش‌های تحقیق:

(۱) چه عواملی موجب شده است که مولوی در ساختار بیان مثنوی، شیوه قرآن را انتخاب کند؟

(۲) مثنوی در چه روش‌های ساختاری، از قرآن تأثیر پذیرفته است؟

(۳) آیا وجود مضامین پراکنده در قرآن و مثنوی، آنها را از داشتن نظم لازم بی‌بهره می‌کند؟

د- پیشینه تحقیق:

در کتاب «در سایه آفتاب» طی یک فصل با عنوان «ساخت شکنی در قرآن» موارد متعددی از تأثیر پذیری مثنوی از قرآن بیان شده، از جمله این موارد تأثیرپذیری ساختاری است که به توضیحی مختصر اکتفا شده است و تنها بیان پراکنده و پریشان مثنوی را مدنظر داشته است و معتقد است که این ناشی از وحیانی بودن کتاب، یعنی عدم هشیاری مولوی در هنگام سرایش مثنوی است. در کتابهای «مولوی نامه»، «کنج روان»، «مولانا و ترجمه آیات قرآن» و «مأخذ قصص و تمثیلات مثنوی» به این موضوع، تنها اشاره‌هایی کرده‌اند. مقاله بهاءالدین خرمشاهی که به ساختار ویژه قرآن به عنوان رساخت گسسته و ژرف ساخت دوری قرآن و تأثیرگذاری آن بر غزلیات حافظ پرداخته است و همچنین مقاله غیوری که در آن به تأثیرپذیری ساختاری مولانا از قرآن کریم پرداخته شده است و به عنوان ساختار حلقوی و چندبعدی یاد می‌کند؛

این آثار از منابع پایه‌ای این پژوهش بوده‌اند که در موضوع و روش کار از آن‌ها بهره‌گیری شده است. در این پژوهش فراتر از دید ظاهری که به پراکندگی مضامین محدود ساخته‌اند، مبنا بر نظم و انسجام پنهان که موضوع سخن دانشمندان اسلامی است، قرار می‌دهیم.

بنابراین می‌توان گفت تا کنون پژوهشی جامع براساس ساختار ویژه و نامتعارف قرآن کریم و تأثیرپذیری مثنوی از ساختار آن، انجام نیافته است. امید می‌رود این پژوهش که به سبب بدیع بودن خالی از کاستی نیست، آغاز راهی متفاوت در بررسی ساختاری متون فارسی باشد.

روش تحقیق و مراحل آن:

روش تحقیق به صورت توصیفی _ تحلیلی و روش گردآوری اطلاعات به صورت اسنادی و کتابخانه‌ای است.

مراحل پژوهش به صورت زیر انجام می‌گیرد:

۱) فیش برداری از کتاب‌هایی که مربوط به ساختار می‌شود.

۲) مطالعه و فیش برداری از کتاب‌هایی که به زمینه ساختار قرآن کریم و ساختار مثنوی مربوط است.

۳) تحلیل و بررسی تأثیر شیوه بیان و ساختار مثنوی از قرآن کریم.

فصل اول

کلیات تحقیق

۱-۱ ساختار

هر نوشته و اثری برای رساندن مفهوم و پیامی آفریده می‌شود و برای اینکه پیام و مطلب به درستی به خواننده القا شود، اثر نیاز به شالوده‌ای دارد که هر واحدش در ارتباط با شکل اصلی، ساختمانی منسجم و هماهنگ بوجود آورد. پدیدآورندگان آثار ادبی توده اطلاعات و عواطف را با هماهنگ کردن اجزا و عناصر آن در قالب داستان یا شعر به متن ادبی شکل معینی می‌بخشند؛ شکلی که قانع کننده، کامل و دارای تمامیتی باشد. نویسنده با به کارگیری شگردهای هنری، اجزا و عناصر ادبی را در پیوندی متقابل براساس اصول و قواعد خاصی قرار می‌دهد و ساخت کلی اثر را پدید می‌آورد.

ساخت در واقع کل متشکلی است که از ترتیب و تنظیم ویژگی‌های مشترک یک نوع ادبی چون آغاز، تنه اصلی و انجام و نوع ارتباط و انسجام هماهنگ میان اجزای کوچکتر، درست شده باشد و بتواند وظیفه مشخصی انجام دهد. ساخت ممکن است عینی (محسوس) باشد، چون ساعت که خود کلیتی دارد و با هماهنگی عملکرد عقربه‌ها، مهره‌ها، صفحه، شیشه، فنرها و پیچ و . . . وظیفه گاه‌شماری را انجام می‌دهد و یا انتزاعی (معقول) باشد، چون نظام‌های ناظر بر نهادهای اجتماعی، نظریه‌های علمی، آفریده‌های هنری و جز این‌ها. بنابراین هر ساختی که

وظیفه معینی ارائه دهد، نشان از این است که عناصر تشکیل دهنده آن از روابطی منسجم و هماهنگ برخوردارند. (سلدن، ۱۳۷۲: ۹۶-۹۸ و نیز حق شناس، ۱۳۷۰: ۱۷۳-۱۷۵)

بررسی شکل و ریخت اثر به ما کمک می‌کند که با شناخت عناصر، واحدهای ساختاری و روابط موجود میان آنها به نظم و انسجام حاکم بر اثر دست یابیم؛ آنگاه این نظم و هماهنگی برای رسیدن به ساحت معنایی و آنچه غایت نویسنده است، راهی به روی ما می‌گشاید و ساختار کلی اثر آشکار می‌شود. (احمدی، ۱۳۷۲: ۵۴)

۱-۱-۲ نقد ساختگرایی

ساختگرایی^۱ چنان‌که از نامش برمی‌آید به بررسی ساختارها می‌پردازد، روش و دید علمی‌ای است که برای پژوهش در بیشتر زمینه‌های علمی به کار می‌آید. در چارچوب این روش، هر چیزی را به عنوان یک ساختار یا یک نظام موضوع سخن قرار می‌دهند. در حوزه زبانشناسی، ساختگرایی به هرگونه مطالعه‌ی زبان که در چارچوب ساخت و نظام انجام پذیرد، اطلاق می‌شود. آنچه معمولاً با این عنوان نامیده می‌شود، ریشه در جنبشی مشخص در زبانشناسی پس از انتشار «دوره زبانشناسی همگانی» فردینان دوسوسور^۲ زبانشناس اهل ژنو، در سال ۱۹۱۶ دارد.

دوسوسور، پایه‌گذار این نوع مطالعه بود که نشان داد هر زبانی را باید به مثابه نظام یا سازگانی در نظر آورد که خود از عناصری صورت بسته است که با یکدیگر روابط دو جانبه دارند؛ این عناصر و روابط یا واژگانی، صرفی، نحوی و یا واج‌شناختی هستند و هر زبانی را باید در مقام همین نظام یا سازگان طرح و توصیف کرد، نه در مقام توده‌ای از واقعیات و عناصری که جدا از یکدیگرند (روبینز، ۱۳۷۰، ۴۱۶-۴۲۰). اصطلاح نظام یا دستگاه از نظر دوسوسور، به کل متشکلی اشاره دارد که طبق قاعده، از شماری اجزا ساخته شده باشد و خود بتواند کار معینی را انجام دهد. بنابراین نظام همواره دارای ساخت است، یا به تعبیر دیگر، خود ساختی تمام شده و نقش‌مند است. به هر ترتیب، نظام هر زبانی از این دیدگاه، آن‌کل ساخته شده و متشکلی است که در یک دستور زبان جامع و نظام یافته می‌تواند توصیف شود و نقش هر نظامی از این دست، ایجاد ارتباط میان مردم یک جامعه زبانی است.

آنچه که سوسور در زبان‌شناسی بدان تأکید می‌ورزید اینکه در زبان، نکته مهم آن نظامی است که مجموعه‌ای از عناصر صوری را با هم مرتبط می‌کند و امکان می‌دهد از راه هم‌نشینی عناصر، عبارت‌های بامعنا و درست شکل گیرند و با جانشینی واژه‌ها براساس ساختار متعین دستوری، جمله‌های بامعنا تازہ ساخته شوند. نظریه‌های دوسوسور درباره نظام و ساختار، نشانه، تمایز زبان و گفتار، بررسی ابعاد در زمانی و هم‌زمانی، محور هم‌نشینی و جانشینی مورد توجه قرار گرفت و اساس ساختگرایی را تشکیل داد.

ساختگرایان در علوم مختلف مانند جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی، روان‌شناسی و . . . به بررسی نظام‌ها و ارتباط اجزای هر نظام می‌پرداختند که مهم‌ترین آن‌ها کلود لوی استروس^۱، بنیان‌گذار مطالعات ساختگرایانه مردم‌شناسی فرانسوی بود که با ارائه چارچوب کلی در نقد ساختاری، موجب شد روش ساختگرایانه در مطالعات مربوط به علوم انسانی و از جمله زبان‌شناسی رواج یابد. طبق نظر وی، هر گونه رفتار یا نهاد انسانی این قابلیت را دارد که در چارچوب شبکه‌ای از روابط، مورد مطالعه قرار گیرد. عناصر شبکه به خودی خود فاقد اعتبار هستند و در واقع این شبکه روابط است که ساخت سیستم را بوجود می‌آورد (دبیر، خائفی، ۱۳۸۴: مقدمه).

شکل‌گرایی روسی^۲ در نخستین دهه‌های سده بیستم که موضوع اصلی پژوهش آن، شکل اثر ادبی بود، از دو انجمن ادبی زاده شد؛ نخستین آنها به نام «انجمن زبان‌شناسی مسکو» در سال ۱۹۱۵ در مسکو به ابتکار چند دانشجوی ریاست رومن یاکوبسن^۳ تشکیل گردید و دیگری در پتروگراد به نام «انجمن پژوهش زبان شعری» در سال ۱۹۱۷ با همکاری یاکوبینسکی^۴، ویکتورشکلوفسکی^۵ و بوریس آبخنباوم^۶ بنیان‌گذاری شد. در سال ۱۹۳۰ به دلیل مغایرت با نگرش استالینسم سرکوب گردید. این دو انجمن هدف اصلی خود را یافتن شالوده‌ای علمی برای نقد ادبی قرار دادند؛ روشی که به کمک آن، آثار ادبی تنها از دیدگاه ادبیات تجزیه و تحلیل شود. پژوهش‌های صورتگرایان بیشتر به مطالعات ادبی محدود می‌شد و ساختار ادبیات را مدنظر داشت؛ آنان اثر ادبی را از خالق آن متمایز می‌دانستند و معتقد بودند که تحقیق در آثار ادبی ارتباطی به دنیای خالق اثر ندارد (صفوی، ۱۳۸۳: ۵۲-۵۳).

1. Claude levi strauss

3. Roman Jacobson

5. Victor Shklovsky

2. formalism

4. Yacubinsky

6. Boris Eikhenbaym

نقدنو آمریکایی در حدود سال‌های ۱۹۲۵ تا ۱۹۶۰ پدید آمد که مانند شکل‌گرایی اروپایی مستقل از هرگونه ارجاع به جهان بیرون یا تاریخ اجتماعی و ادبی تأکید می‌کند و سپس ساختگرایی نوین که در نیمه دوم این سده در فرانسه گسترش یافت و بررسی ساختار متن ادبی از دستاوردهای آن بود.

در اروپا پس از سوسور، دو مرکز مهم زبان‌شناسی دایر شد که از لحاظ توسعه ساختارگرایی قابل توجه هستند، یکی حلقه پراگ که آثار نیکلای تروبتسکوی^۱ و یاکوبسن بهترین نماینده این گروه بودند. اثر بخش‌ترین کارشان در دهه ۱۹۳۰-۱۹۴۰ انجام شد که مربوط به مطالعه دستگاه‌های صوتی یا واج‌شناسی می‌شد؛ ساختگرایی شعار آنان بود و بارزترین نظریه‌شان این بود که زبان یک ساختار فوق‌العاده منسجم است که کاربردهای متفاوتی دارد و نباید به صورت مجموعه‌ای مجزا در نظر گرفته شود (ایگلتون، ۱۳۶۸: ۱۳۵) و دیگر مکتب کپنهاگ که در سال ۱۹۳۴ تشکیل شد که از همان آغاز توجه خود را روی نظریه‌ای متمرکز کرد تا بتواند لفظ و معنی را در نظامی کلی تلفیق کند و آن‌ها را در قالب مقولاتی که دقیقاً تعریف شده باشد، توصیف کند. آثار لویی یلمسلف^۲ اندیشه‌های این گروه را آشکار می‌سازد که به زبان‌شناسی توصیفی می‌پرداختند (بی‌یرویش، ۱۳۶۳: ۵۱)

نظریه پردازان ساختارگرایی متن ادبی را دارای وحدت و انسجامی نظام‌مند، ارگانیک و دارای ساختاری یکپارچه می‌دانند، چرا که اثر ادبی بیانگر نظام عناصر وابسته به یکدیگر است؛ رابطه و مناسبت درونی هر عنصر با دیگر عناصر در متن موجب ایجاد چنین وحدتی می‌شود و خواننده به محتوای اثر دست می‌یابد، به این اعتبار، «محتوا هنگام عبور از شکل چنان متحول می‌شود که دیگر پس از عبور، تشخیص هویت محتوا غیرممکن است.» (براهنی، ۱۳۶۶: ۶۷) به عبارت دیگر کاری که شاعر انجام می‌دهد این است که این نظام را رویاروی چشمان مخاطب قرار می‌دهد و آن‌چه پدید می‌آورد، مجموعه‌ای منظم است که از واژگان، عناصر زبانی، معنایی و آوایی تشکیل شده و میان محتوا با صورت و ساختاری که محتوا را باز می‌تاباند، پیوندی تنگاتنگ پدید می‌آید.

1. Louis Hjelmslev

2. Nikolai Trubetzkoy

هدف نقد ساختگرا کشف جوهر ادبی متن است؛ یعنی در تحلیل و بررسی‌های ادبی به خود اثر توجه می‌کند و رویکردهای تاریخی، جامعه‌شناسی، سیاسی و زندگی‌نامه‌ای را در نقد و تحلیل اثر ادبی رد می‌کند. این نقد در پی آنست که تحلیل و تبیین کند شاعر یا نویسنده در سخن خود چه گفته و چرا. به عقیده ساختارگرایان هر نکته از واژه تا سخن، باید در پیوندی که با سایر نکته‌ها می‌یابد، بررسی و شناخته شود؛ به این ترتیب شناخت ساختار یا شالوده اصلی اثر، مهم‌ترین جنبه پژوهش ادبی است (احمدی، ۱۳۷۲، ج ۱: ۴۳).

۱-۱-۱ تعریف چند اصطلاح

نوام چامسکی در دریافت‌های خود در زبان دستوری از دو اصطلاح روساخت و ژرف‌ساخت به عنوان دو بازده عمده بخش نحوی یاد می‌کند. ژرف‌ساخت از نظر وی از طریق وارد نمودن عناصری از واژگان در نمودارهای درختی که خود حاصل قواعد سازه‌ای هستند، به وجود می‌آید و بخش معنایی جمله را آشکار می‌سازد. در این دستور زبان، مجموعه‌ای محدود از قواعد ژرف‌ساخت و مجموعه‌ای از قواعد گشتاری که ژرف‌ساخت را به روساخت تبدیل می‌کند، می‌توان بی‌شمار جمله تولید کرد. در حالی که روساخت صورت بندی سترگان جمله مشاهده سدنی است. ژرف‌ساخت با شکل انتزاعی تر خود در زیر روساخت قرار دارد و فقط با پس کسیدگی فرایند گشتاری که به دید می‌آید (اسمیت، ویلسون، ۱۳۶۷: ۱۵۱). اما در ساختار اثر این دو اصطلاح در معانی دیگری کاربرد پیدا می‌کنند: هر ساختی بخشی آشکار دارد و بخشی نهفته؛ بخش آشکار هر ساخت را در اصطلاح روساخت می‌خوانند؛ اجزا و عناصر ظاهری در یک ساخت چون صفحه، عقربه‌ها و اعداد که شکل بیرونی ساعت را تشکیل می‌دهند، روساخت هستند. و در اثر ادبی، متن نوشتاری روساخت آن را تشکیل می‌دهد؛ از روابط متقابل و تنگاتنگ عناصر و اجزا با یکدیگر ژرف‌ساخت اثر یعنی محتوا و معنای دریافت شده از عناصر، بدست می‌آید (حق شناس، ۱۳۷۰: ۱۷۵) و در سیستم ساعت آن بخش که از شمار فتر و چرخ‌دنده و از روابط ناظر بر آن‌ها تشکیل شده است، ژرف‌ساخت ساعت است. بنابراین روساخت و ژرف‌ساخت با هم پیوند دوجانبه دارند و هر یک تا حد زیادی تعیین کننده کم و کیف دیگری است. رابطه میان آن‌ها ساختمان متحدی با عنوان ساختار می‌سازد.

اجزا و عناصر ساختار چون کلمات، جمله‌ها به عنوان خرده‌ساختار و در گروهی بزرگتر بخش‌ها و فصل‌ها، با نام کلان‌ساختار، عناصر روساخت به حساب می‌آیند، که به عنوان واحدهای ساختاری معرفی می‌شوند. اجزای سازنده ساخت در چارچوب هر ساختی روابط گوناگونی را با هم برقرار می‌کنند که همگی قانونمندند؛ یعنی طبق

قاعده میان آن واحدها ارتباط بوجود می‌آید؛ به این نوع روابط قانونمند، رابطه ساختاری می‌گویند (همان: ۱۷۶). از خرده‌ساختارهای یک کل که خود محصول رابطه خاص درونی میان واحدهای مختلف ساختار هستند، دستگاه‌های معنایی پدید می‌آیند. کلان‌ساختارها نیز وظیفه نظم بخشیدن به این دستگاه‌ها را به عهده دارند. وجود رابطه هماهنگ میان اجزاء و واحدها نظامی منسجم و یکپارچه به وجود می‌آورد که نظم کلی تمام بخش‌های اثر را برقرار می‌سازد.

۱-۲ ساختار حلقوی

آنچه که در طرز نوشتن مرسوم و عادت است، شیوه خطی و پی‌درپی بودن اجزاء و بخش‌های مختلف اثر است. در پدیده‌ای که چنین نظامی بر آن حاکم باشد مهم این است که واحدها با یکدیگر هم‌خوان، مکمل و دنباله هم باشند. بنابراین نظم و ترتیبی که معمولاً نویسندگان در کتاب‌های خود رعایت می‌کنند، چنین است که اجزاء هر نوشته به تناسب موضوع، زیر هم قرار می‌گیرند و زمان و ضمائر مربوط به آن معمولاً ثابت می‌مانند. خوانندگان نیز برای سهولت فهم مطالب علاقمندند مطالب و نوشته‌ها، حتی المقدور فصل بندی شده باشد و در یک روال مشخص ادامه یابد. روشن است در درون همه نظام‌هایی که از این سنخ هستند، به لحاظ ساختاری الزاماً ژرف‌ساختی خطی و روساختی پیوسته خواهند داشت.

اما آثاری نیز وجود دارند که نسبت به ساختارهای معمول، ظاهری متفاوت دارند؛ در نگاه اول اثر شبیه به جورچینی است که تکه‌های آن هر یک تصویری متفاوت از دیگری نشان می‌دهند که به طور نامنظم در کنار یکدیگر چیده شده‌اند. واحدهای ساختاری این نوع آثار گویی تنها در پی بیان معنای خود هستند و مستقل از دیگر واحدها عمل می‌کنند، به گونه‌ای که به نظر می‌رسد رشته ارتباطی‌شان را با واحدهای کناری می‌گسلند.

وجود چنین نظم آشفته‌ای میان اجزاء و واحدها موجب می‌شود کل اثر به صورت ناهماهنگ جلوه کند. این نمونه آثار دقت و تأمل بیشتری می‌طلبد تا بتوان ارتباط میان واحدها و معنای اصلی آن را دریافت. آنچه این واحدهای پراکنده را در یک نظام جای می‌دهد محور مرکزی معانی اصلی است. این عملکرد متفاوت، شکلی خاص به ظاهر اثر می‌بخشد، ساختاری متفاوت که ژرف‌ساخت آن دوری و روساخت گسسته است (خرم‌شاهی، ۱۳۶۱: ۱۷) به بیانی دیگر، علی‌رغم اینکه روابط میان تمام واحدها منطقی و به شیوه معمول، پیوسته نیست، اما در ساختار کلان همه واحدها انسجام مضمون و وحدت موضوع کلی اثر را به وجود می‌آورند و به دلیل حرکت گردشی

واحد ها حول موضوع اصلی، در این پژوهش از آن به عنوان ساختار حلقوی یاد می‌شود (ر.ک غیوری، ۱۳۸۶: ۲۸-۲۹).

ساختار حلقوی نیز چون ساختارهای معمول تعریف شده ساختارگرایان دارای نظامی است که از واحدهای خرده‌ساختار تا کلان‌ساختار تشکیل می‌شود؛ در این نظام نیز واژه‌ها کوچکترین واحد معنایی‌اند که در محور هم‌نشینی با واژه‌های دیگر، جملات معنادار می‌سازند. بدین ترتیب بخش‌ها و فصل‌ها در پی آن ساخته می‌شوند و همه این اجزاء جهت بیان ژرف‌ساخت موردنظر نویسنده، روساخت را به وجود می‌آورند. تقابل تنگاتنگ روساخت و ژرف‌ساخت، ساختمان متحدی به نام ساختار می‌سازد؛ یعنی پس از وارد شدن محتوا در قالب مخصوص و عجین شدن با آن، کلیت منسجم ساخته می‌شود، به طوری که تشخیص هر یک از دیگری مشکل است.

البته این نوع ساختار خود شاخص‌های ویژه‌ای دارد که آن را از ساختارهای معمول متمایز می‌کند. این شاخص‌ها شرایط خاصی را برای اثر بوجود می‌آورند و می‌توانند دلیل ایجاد چنین شکل و ساختمانی باشند و برای روشن شدن مقصود نویسنده، بایستی ساختار آن برای مخاطب شناسایی و تعریف شود. شاخص‌های اختصاصی ساختار حلقوی بدین قرار است:

۱-۲-۱ رابطه ساختاری میان واحدهای کلان‌ساختار

در زبان هر قوم و ملتی، واژه‌های بسیار اما معدود وجود دارد که جمله‌های نامعدود فراوانی را می‌سازند؛ واژه‌های که بایستی در گستره امکانات زبانی طبق قواعد ویژه نحوی، آوایی و معنایی تبدیل به جمله شوند و هدف ایجاد ارتباط برقرار گردد. جمله‌ها نیز در خط سیر یک موضوع و جهت تکمیل و توجیه مسئله، به صورت خطی در پی هم می‌آیند. میان واحدهای کلان‌ساختار - پاراگراف، بخش‌ها، فصل و کلیت اثر - نیز مانند ساخت یک جمله، رابطه منطقی معنا از توازی، توالی، تضاد و علیت و ... حاکم است. این روابط به بیان منطقی و معقول اثر و فهم مخاطب کمک می‌کند.

روش ساختارگرایانه و انتظام کلمات کلیدی ساختار به معنای چارچوب تعیین کننده مناسبات درون عناصر یا اجزای یک داستان، اثر یا پدیدار است که به مفهوم - همخوانی ارگانیک میان اجزای اثر - باز می‌گردد. روش

متعارف و یا روش علی بررسی تک تک ابیات یا پدیدارها جهت فهم عمیق متن کافی نیست، بلکه تفسیر متن باید بر تحلیل مناسبات بین اجزای ساختار یک متن استوار باشد. از خرده ساختارهای یک کل که خود، حاصل مناسبات خاص درونی بین اجزای مختلف آن ساختار است، معانی جدیدی ورای ظاهر متن پدید می آید؛ یعنی معنایی که خود را پنهان ساخته ظاهر می گردد. اصول ساختارشناسی، مناسبات، تفاوتها و تقابل های اجزای متن به نشانه های متفاوت، شکل و معنی می دهد و مجموعه ای از عناصر صوری را با یکدیگر مرتبط می سازد و امکان می دهد که از راه همنشینی عناصر گوناگون، عبارتهایی با معانی تازه ساخته شود و با دقت در روابط پاراگرافها و بخشهای مختلف یک اثر می توان به محتوای اصلی یک داستان یا کل اثر پی برد. ساختارشناسی به طرح ابیات و پدیدارها فراتر از جنبه های ظاهری آنها کمک می کند و آشکار می سازد که طرح یک عنصر (بیت، پاراگراف، بخش و حکایت) در رابطه آن با سایر عناصر است. کلیه این روابط که سازنده یک ساختار یا سیستم نهایی است، به کشف محتوای اصلی پنهان اثر کمک می کند.

در ساختار حلقوی، به دلیل وجود دیگر شاخصها و شرایط ویژه زمان خلق اثر، چون حضور مخاطب و فراوانی و تنوع مضامین و جز اینها که در ادامه به تفصیل بیان خواهد شد، واحدهای کلان ساختار در عین داشتن پیوند منطقی با واحدهای دیگر، میان آنها ارتباط گسسته نیز وجود دارد و به دلیل این گسستگی و پراکندگی بایستی با نگاه تفسیری، ارتباط معنایی میان واحدها را بیابیم.

۱-۲-۲ چند مضمونی بودن

در بیشتر آثار در زمینه های مختلف علمی، هنری و ادبی اغلب نوشته ها تک بعدی هستند؛ یعنی نویسنده تمام بخش های اثر را برای تبیین و توضیح موضوع مورد نظر خود تنظیم می کند. بنابراین خواننده در تمام طول اثر با تعاریف، ویژگی ها، علتها و تمایزات یک موضوع و محتوا روبرو می شود؛ در حالی که در حالت چند مضمونی بودن اثر که از مهم ترین ویژگی های ساختار حلقوی است، نویسنده در بیان مطلب خود وارد سطح های مختلف معنا می شود و از قالب محدود سنتی یک مساوی با یک، یعنی یک عنصر در خدمت یک معنا می گریزد و ساحت تک مضمونی را در هم می شکند و با توجه به سطح های مختلف معنایی، موضوعاتی مرتبط با مضمون اصلی بیان می کند. در این نوع ساختار واحدهای کلان ساختار هر یک معنای مستقلی دارند و در عین حال رابطه خود را با دیگر واحدها در سطح کلی حفظ می کنند.

۱-۲-۳ تأثیر ژرف ساخت بر رو ساخت

تعریف شکل و محتوا و پیوند این دو از موضوعات مهم و مورد بحث میان گروه‌های مختلف نقد ساختاری است. خطایی که پیش روی ساختارگرایی قرار دارد، خطای فرمالیسم است که موجب نثار سرزنش‌هایی از سوی دیگر مکتب‌ها به این نوع نقد شد. «خطای فرمالیستی عدم توجه به معنا یا محتوای آثار ادبی است و این اتهام اغلب بر نقدی وارد می‌آید که از اذعان به وجود جهانی فرهنگی در ورای نظام ادبی سرباز می‌زند. توصیف صوری ناب آثار و نظام‌های ادبی بخش مهمی از روش کار ساختارگرایی است و خطا در امتناع از اقرار به این واقعیت است که این‌ها تنها وجوه موجود نیستند یا در اصرار به این مسئله است که این وجوه در نظامی کاملاً بسته عمل می‌کنند بی آن‌که از جهان و رای ادبیات تأثیر بپذیرند. ساختارگرایی اگر به درستی درک شود نه تنها محصور در زندان فرم با جهان قطع پیوند نمی‌کند، بلکه با کندوکاو در چندین سطح متفاوت مستقیماً با آن رودررو می‌شود.» (اسکولز، ۱۳۸۳: ۲۸-۲۷) بنابراین می‌توان گفت که ساختار متفاوت با صورت است، صورت آن است که ما به عینه می‌بینیم و ساختار ترکیبی از محتوا و شکل است. «شکلوفسکی در رساله طرح و روش بیان، شکل را نظام جامع مناسبات درونی میان عناصر طرح، مطرح می‌کند که مخاطب محتوای اثر را با همین کشف شکل یا مناسبات درونی واحدها، می‌سازد. به این اعتبار شکل و محتوا از هم جدا نیستند.» (احمدی، ۱۳۷۲: ۵۴)

اغلب نویسندگان پس از تنظیم رو ساخت و انتخاب قالب مورد نظر، ژرف ساخت را وارد چارچوب انتخابی می‌کنند؛ بدین ترتیب رو ساخت با تنظیم ژرف ساخت بر کل اثر تأثیر می‌گذارد و انسجام آن را فراهم می‌کند. همان‌طور که شکلوفسکی بیان کرد با شناخت رو ساخت و مناسبات میان واحدها می‌توان به ژرف ساخت دست یافت. در ساختار حلقوی، آنچه که برای نویسنده اهمیت دارد محتوا یا ژرف ساخت اثر است و هدف خود را تنها در بیان معنا می‌بیند؛ از این روست که نویسنده بدون در نظر گرفتن طرح رو ساخت به نوشتن مطالب می‌پردازد و در نتیجه رو ساخت اثر گسسته و نامنظم است.

۱-۲-۴ مخاطب اندیشی

درباره فهم متن ادبی نظریاتی ارائه شده است که بسیاری از آن ضد و نقیض یکدیگرند؛ این نظریه‌ها را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد: مؤلف محوری، خواننده محوری و متن محوری:

«نظریه مؤلف محور به نیت و قصد مؤلف می‌پردازد و در پی آن است که دریابد مراد وی از بیان مطالب مورد نظر چه بوده است. جهان‌بینی، روانشناسی، شرایط تاریخی و اجتماعی مؤلف به خواننده یاری می‌رساند تا به قصد وی دست یابد.

پیروان نظریه خواننده محور بر این باور هستند که در تفسیر نمی‌توان به دنبال قصد مؤلف بود، بلکه باید همواره فهم مفسر از متن را محور دانست و نمی‌توان ادعای تفسیر نهایی یک متن را داشت.

در نظریه‌های متن محور، نیت مؤلف و نیز تأثیر متن بر ذهن خواننده مورد توجه نیست، آنچه اهمیت دارد، خود متن به عنوان یک کلیت است.» (همان: ۲۷۰)

ساختگرایی که به تحلیل متن و رابطه عناصر درونی آن به عنوان یک نظام می‌پردازد، بیشترین اهمیت را به متن می‌دهد. از دیدگاه ساختگرایان، متن دارای معنی ثابت و پایدار است و باید پیام متن را از طریق مطالعه نشانه‌ها و رابطه میان آن‌ها به دست آورد. اندیشه و نیت مؤلف تجسم موقعیت‌هایی است که فراتر از متن وجود دارند؛ میان شرایط زندگی و اندیشه مؤلف با اثرش فاصله هست و به یاری بررسی آن شرایط نمی‌توان اثر را شناخت. پس بازگشت به زندگی مؤلف بی‌حاصل است (همان: ۴۶). در تحلیل متن «ساختگرایان سعی کرده‌اند به ما بقبولانند که مؤلف مرده است و سخن ادبی بازگوینده حقیقت نیست.» (سلدن، ۱۳۷۲: ۹۵) و از آنجا که ساختگرایی، اثر و مؤلف را در پرانتز می‌گذارد تا موضوع واقعی تحقیق، یعنی نظام را مجزا نماید، نه تنها متن بلکه مؤلف را نیز حذف می‌کند. ساختگرایان با مجزا کردن نظام، تاریخ را نیز حذف می‌کنند. زیرا ساختارهایی که کشف می‌شوند، جهانی و بی‌زمانند. بنابراین رهیافت آن‌ها لزوماً ایستا و غیرتاریخی است، نه به لحظه تولید متن یعنی به بافت تاریخی و پیوندهای صوری آن با آثار گذشته، علاقه دارند و نه به لحظه دریافت آن، یعنی تفسیرهایی که پس از تولید بر آن تحمیل شده است (همان: ۱۲۴-۱۲۳). متن محوری در نقد ساختگرایی بدین گونه است که برای متن چارچوبی را تصور می‌کنند و خارج از این چارچوب هرچه که باشد از مؤلف و شرایط ویژه او گرفته تا مخاطب خاص یا عام اثر، همه را از ذهن دور می‌سازند و با تأمل در واحدها و عناصر اثر و کشف مناسبات میان آن‌ها متن را تحلیل می‌کنند. به بیانی دیگر ساختگرایان معتقد به تفسیر متن از طریق خود متن هستند.

بیان مطالب در آثاری که دارای ساختار حلقوی هستند، علاوه بر آنچه که مؤلف قصد داشته است، بیان کند و به عنوان نیت مؤلف یاد می‌شود، بخشی از بیان، مربوط به شرایط ویژه زمان مؤلف و لحظه خلق اثر است که در شیوه نوشتاری وی تأثیر می‌گذارد؛ بخش دیگر آن توجه به مخاطب است؛ مخاطب برای این نویسندگان جایگاه